

عقاید و آراء

نجیب مایل هروی

بیا تا قدر همدیگر بدانیم ، در حاشیهٔ افغان نامه

آقای نجیب مایل هروی فرزند برومند و فاضل آقای رضا مایل هروی دانشمند نامور افغانی سالی چندست که در مشهد مقیم است. آنجا دانشگاه دیده و اکنون در آنجا به تحقیق و تتبع در زمینه تحقیقات ایرانی (بمعنی عام و علمی و تاریخی کلمه) مشغول است. اصل مقاله ایشان کمی درازتر ازین است که درینجا طبع شده. ما آن قسمتهایی را که به موضوع زبان فارسی و مسائل تاریخی و علمی آن اختصاص داشت به چاپ رسانده ایم تا فرصتی باشد برای برگزیدن سخنهای دیگر...

که تا ناگه ز یکدیگر نمانیم
چو بعد مرگ خواهی آشتی کرد
همه عمر از غمت در امتحانیم
چو بر گورم بخواهی بوسه دادن
رخم را بوسه ده کاکنون همانیم
(مولوی)

غزل مزبور هرچند در عصر جلال‌الدین محمد مولوی «نقد حال» او بوده، اما در عصر حاضر «درد دل» بندهٔ نوعی شده است. دردی که سالهای سال در دلم چون عقده‌ای وانشده جای گرفته بود، و روانم را می‌آزرد، و در این نیمه‌شبها گرهٔ کور آنرا مطالعه «افغان نامه» گشود، و آن درد را بر زبان قلم سپرد.

روزگاری بود، شاید سال ۱۳۵۳ شمسی بود که پدرم، آقای رضا مایل هروی، در تهران بود، دیگر (= عصر) بود که با ایشان به خانهٔ محقق دیده‌ور جناب آقای دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن شدیم، و ایشان در گوشه‌ای از صفأ منزلشان ما را پذیرا شد. نویسندهٔ خوش‌بیان یعنی خانم دکتر شیرین بیانی نیز حضور داشت، نشست‌ه بودیم، و از «اینجا» و «آنجا» سخنانی ارزنده گفته می‌شد، و من بنده بر طبق عادت همیشگی

«زبان بسته» بود، سکوت و آرامی بنده نظر آقای دکتر اسلامی را جلب کرد، ایشان روی بسوی حقیر کرد، و گفت: فلانی زندگی در مشهد چگونه است. آیا احساس غربت و بیگانگی نمی‌کنی؟ جواب بنده آن روز فقط «نه» بود، که با تلفظ «نی» ادا کردم. هنوز «نی» بنده به پایان نرسیده بود که خانم دکتر شیرین بیانی حرف شعر و شاعری را بمیان آورد. هرچند اصرار شد که آقای رضا مایل هروی غزلی یا قطعه‌ای از سروده‌هایش را بخواند، نخواند. من بجای ایشان برشی از سروده‌های ایام شباب ایشان را خواندم که دو بیت آن هنوز بیادم هست:

چه دستی بود دست نازینش که بیرون کرد انگشتان ز چادر
شدم از دست از دست فسونش زبان مار بود آن دست یکسر

چون از منزل دکتر اسلامی بدر شدم، پدرم بخاطر آن شعر لب‌بندی زد، و گفت: این شعر را در «قربتگاه»^۱ تو یعنی در مشهد سروده‌ام. کلمه «قربتگاه» با آهنگی ادا شد که در واقع مؤید «نی» بنده بود در پاسخ سؤال آقای دکتر اسلامی. اما آن سوال پر معنی هرگز فراموشم نشد، اگر بر سر کلاس دانشکده بودم و یا در خوابگاه دانشگاه، اگر می‌خواندم یا می‌نوشتم همواره آن سؤال بیادم می‌آمد، و مرا به خود مشغول می‌داشت.

نیز در همان سال روزی همراه با پدرم به دیدن دانشمند روان‌شاد جناب آقای مجتبی مینوی رفتم. استاد در اتاق پر کتابی در بنیاد شاهنامه آن زمان نشسته بود. با پدرم احوال‌پرسی کرد، نگاهی هم به من انداخت، پدرم معرفی بود. استاد از شنیدن این خبر که حقیر در دانشگاه مشهد رشته زبان و ادبیات فارسی را تلمذ می‌کنم، بی‌نهایت شادمان شد و نسخه‌ای از کلیله و دمنه مصححه خود را نیز به حقیر اهدا کرد، و گفت: «من سالها در عالم غربت بسر برده‌ام، ایامی نیز در وطنم غریب می‌نومدم، ولی هر وقت که در ایران و در خارج از ایران دود غربت از سینه‌ام برمی‌خاست، به کتاب و مطالعه روی می‌بردم. کتاب هر نوع غربت را به قربت بدل می‌کند، تو هم اگر در مشهد احساس غریبی کردی، بخوان، باز بخوان، همواره بخوان.» شاید عبارات مزبور عیناً از ایشان نباشد، ولی «بخوان، و باز بخوان و همواره بخوان» از تأکیدهای ایشان بود. این را نیز باید بگویم که: سالی که بنده به ایران آمدم، خیلی جوان بودم، شاید هفده «زمستان» بیشتر ندیده بودم.

باری «یادمانده» دیگری را نیز بیاد می‌آورم، و آنگاه بسر مقصود می‌روم. تابستان سال ۱۳۵۲ خورشیدی بود که به غرض دیدار فامیلم روی بسوی کابل کردم. تا کابل چندین شهر باستانی را باید می‌سپردم. هرات را که روزگاری بوستان خراسان بود، و پیرهری در جامع هرات وعظ می‌گفت و حدیث املا می‌کرد، و جامی می‌سرود، و شرح می‌نوشت، و بهزاد تذهیب می‌کرد و می‌آراست، و قندهار را که روزگاری پر از شاعر فارسی‌گوی بود، و غزنین را که سنائی در حدایق آنجا حدیقه می‌ساخت، و سرانجام کابل را که «کمپسارانش» دل صائب را لرزانیده بود.

باری تابستان آن سال بسر آمد، و من آن روزها را در کابل به خواندن تاریخ شیرین و دقیق ابوالفضل بیهقی گذراندم. مطالعه کتاب و زندگی در ایران گونهٔ زبانی کابل را از من گرفته بود. هنگام بازگشت به مشهد، بغرض پیشبردن تحصیلات دانشگاهی، می‌بایست که روادید خروج از کشور را داشته باشم، و روادید مزبور بسنه بود به تأیید مدیر روابط فرهنگی دانشگاه کابل. آنگاه که بقصد گرفتن آن روادید به نزد وی رفتم، و با زبان فارسی تقاضای روادید خروج از مرز را کردم، با شگفت‌زدگی و عجب عجیبی به من نگریست، و با صدای بلند و با فارسی آمیخته به لهجهٔ پشتو گفت: «برو دری یاد بگیر و فارسی را فراموش کن. و تا دری یاد نگیری و دری سخن نگویی، اجازهٔ خروج از کشور را دریافت نخواهی کرد.»

از دفتر او بدر شدم، و با خود گفتم: مقصود وی از «دری» چیست، و او میان فارسی و دری چه فرقی می‌گذارد؟ لابد او زبانشناسی است که میان دری و فارسی فرقی یافته است، و یا اینکه من با گونهٔ زبانی معمول در تهران سخن گفتم، و او از منهراتی توقع آن را نداشته است. باز گفتم: من که تلفظ گونهٔ زبانی تهران را اصلاً نمی‌توانم ادا کنم، و حتی تا آن روزگار با کلمات تعارف‌آمیز معمول در ایران نیز آشنا نبودم.

بهرحال از تراحم زبانی موجود در افغانستان بی‌اطلاع نبودم، مشکل زبانی را که در جامعهٔ افغانستان بوجود آمده است، می‌دانستم. نظر «پشتونان» را بارها شنیده بودم. ایرادها و انتقادات غیرعلمی فارسی‌زبانان دربارهٔ پشتو هم چیزی نو نبود، هرچند که انتقادات مزبور از نظر من همچون آب در هاون کوبیدن می‌نمود. تأمل در این زمینه، فرق میان «دری» و «فارسی» را، که آقای مدیر روابط فرهنگی دانشگاه کابل، عنوان کرده بود، برایم منجز و روشن کرد. آری وقتی او «زبان فارسی» می‌گفت، مقصودش زبان نبود، بلکه مفاهیمی بود عارضی که بیشتر جنبهٔ ایرانی داشت، و به خیال شخص وی «دری» مفاهیم افغانی.

روزهایی گذشت و من بر «فرق‌اندازی» آقای مدیر روابط فرهنگی با تأسف و حسرت فراوان تأمل می‌کردم، و با خود می‌گفتم. میان ایران و افغانستان چه افتراقی هست؟ اگر فصلهای عارضی «نوآمد» را نادیده بگیریم، آیا می‌توانیم در جهان امروزین دو ملتی چونان ملت ایران و افغانستان بیابیم که مشترکاتی از دست زبان، فرهنگ، تاریخ و دیگر پیوندهای اجتماعی داشته باشد. زبان این دو ملت یکی، فرهنگ آنان یکی، کیش آنان یکی، تاریخ سیاسی آنان تا دوران متأخر یکی.

اینکه این «یکی بودنها» چگونه از میان برخاست، داستانی دراز دارد، ولی بنده بر یکی بودن زبان، و فرق‌اندازی میان «دری» و «فارسی» اشارتی می‌کند تا مقصود از آوردن «یادمانده» مذکور آشکار شود. در افغانستان یکی از اساسی‌ترین معضلات فرهنگی، که مسلماً مشکلات اجتماعی را به دنبال داشته است، معضل تضاد زبانی است و آن تضاد دو زبان «فارسی دری» و «پشتو»ست. زبان پشتو بدون تردید یکی از زبانهای ارزنده و بازماندهٔ پیشینیان آریایی است که بر اثر تحقیقات زبان‌شناسان جهان، خاصه زبان‌شناسان آلمانی، بسیاری از شباهتها و پیوندهای آن با زبان فرس باستان و دیگر

گوشه‌های کمرن نموده شده است، و شاید در ازمنه پیش از اسلام آثار مکتوب نیز داشته بوده است که فوت شده، ولی از آنگاه که دین مبین اسلام به این منطقه راه یافت، چون زبان عربی نمی‌توانست همه عقاید اسلامی را آنچنانکه در کشورهای عربی عینیت بخشید، در کشورهای شرقی عینیت بخشد، ناگزیر نویسندگان و کتابخوانندگان مسلمان این بلدان زبانی بعنوان زبان دوم عالم اسلام برگزیدند، و آن زبان فارسی بود. زبانی که بقولی «میراث حلال» همه فارسی‌زبانان است. در طول تاریخ اسلام در منطقه شرقی عالم اسلام زبان فارسی نقش اساسی داشته، بطوریکه بدون شناخت زبان فارسی نمی‌توان پیکره فرهنگی جهان اسلام را برتراشید و فراز و نشیبهای آن را نمایش داد. به‌رحال در دوره اسلامی همه مسلمانان اعم از فارسیان و پشتونان و ترکان و هندیان یا از طریق زبان عربی راه می‌یافتند، و یا از طریق زبان فارسی. بطوری که زبانهای پشتو و ترکی و اردو، در سایه خوش و دلنشین زبان فارسی مجدداً احیا شدند، و حتی از نظرگاه علمی و هنری از زبان فارسی بار گرفتند. اما پشتو زبانان به علت انس داشتن به زندگی عشیره‌یی و کوچی‌گرایی بیشتر از آن‌که به زبان علمی و مدنی احتیاج احساس کنند به آداب و عادات زندگی خود الف می‌ورزیدند و در نتیجه زبان و فرهنگ عامیانه (فولکلوریک) پشتو را بارور گردانیدند. بطوریکه شاید غنای فرهنگ بومی پشتو را کمتر می‌توان در میان ملل دیگر جست. بعد از آن‌که پشتونان حاکمیت خود را بر افغانستان مسلم گردانیدند، و اقوام پشتون نیز با زندگی مدنی و شهری خوی گرفتند زبان پشتو با بهره‌گیری از زبانهای فارسی تازه وارد و انگلیسی (البته بیشترینه عناصر تازی زبان پشتو از طریق فارسی برگرفته شده است) هیأت نیمه‌شهری پیدا کرد، ولی نیازهای زندگی شهری موجب شد تا پشتونان زبان شهری را در افغانستان که همانا فارسی بود فراگیرند. البته این فراگیری جنبه تحصیلی نداشت، بل که جنبه محیطی داشت که در اصطلاح زبان‌شناسی به اینگونه فراگیری زبانی «گذر زبانی» می‌گویند. با این سیاست خاص زبان پشتو را همانند زبان فارسی در افغانستان رسمیت اداری بخشیدند. از آن‌گاه برنامهریزی‌هایی در زمینه پشتو رخ نمود، بعدی که بصورت غیرطبیعی برخی از واژه‌های زبان پشتو را بر فارسی برتر دانستند در حالی که زبان فارسی کلمات خوش و آهنگین داشت.

از همین هنگام فارسی‌زبانان در مقابل زبان پشتو ایستادند. ایستادگی آنان همانند برتر داشتن واژه‌های پشتو بر فارسی غیرعالمانه بود. هرگز از فارسی زبانی نشنیدیم که بگوید پشتو یکی از زبانهای قدیم و اصیل موجود است، و هرگز مقالاتی از سوی فارسی‌زبانان خواندم که باتوجه به قواعد و اصول زبان‌شناسی ارزش زبان پشتو، و اهمیت فرهنگ عامیانه‌ای را که در پی آن زبان نهفته است. یادآور شود، و یا اینکه برطبق موازین زبان‌شناسی اهمیت واژگانی و فرهنگ مدنی زبان فارسی را به پشتو زبانان بنمایاند، و کتابخوانندگان پشتون را به اهمیت فرهنگی زبان و ادب فارسی آشنا کند.

پشتو زبانان کتابخوان نیز آنگاه که آرای فارسی‌زبانان را می‌شنیدند، خواه

ناخواه به نظریه برتری زبان پشتو علایق بیشتری می نمودند، و پیچیدگی دستگاه صوتی و وجود تذکیر و تانیث و... زبان پشتو را از نمونه های برتری آن زبان بر فارسی می دانستند، و حتی بعضی از آنان مقالاتی می نوشتند، و کلمات اصیل پشتو را در متون کهن فارسی می جستند. البته شکی نیست که شاید برخی از واژه های زبان پشتو را بخصوص در متون دوره غزنویان، که باستاند بر تاریخ بیهقی و تاریخ یمنی سپاه و لشکر آنان را افغانان و ترکان... تشکیل می دادند، بتوان جست، ولی نباید در این مورد قضاوت عجولانه کرد و هر واژه فارسی را، که در زبان پشتو نیز رواج دارد، از کلمات دخیل زبان فارسی برشمرد که از زبان پشتو برگرفته شده است. خاصه آنکه هر دو زبان از نظرگاه زبانشناسی از زبان های هند و ایرانی یا هند و آریایی اند، و می توانیم کلمات زیادی را فهرست کنیم که با اختلاف صوتی از دیرزمانی در هر دو زبان متداول بوده. نمونه های خوب آن در حواشی آقای دکتر محمد معین بر برهان قاطع و اساس اشتقاق فارسی نموده شده است.

اما مشکل زبانی در افغانستان به تضاد فارسی و پشتو پایان نمی پذیرد، بل در بطن خود زبان فارسی نیز مشکل اساسی ایجاد شده است. بطوریکه مذکور شد، بسیاری از کتابخوانندگان افغانستان، اعم از فارسی زبانان و پشتوزبانان اعتقاد دارند که زبان فارسی مردم افغانستان «دری» است و زبان مردم ایران «فارسی». نظریه جدایی زبانهای دری فارسی و تاجیکی را، تا آنجا که نگارنده جسته است برای اولین بار زبان شناسان شوروی عنوان کرده اند و گفته اند دری و فارسی و تاجیکی سه زبان مستقل اند. نرمانک این نظریه، که هم بجاست و هم نابجا، بسیاری از کتابخوانان را بفریفت، بطوری که بعضی از آنان زبان فارسی را با ملیت ایرانی، آنهم در محدوده تنگ مرزهای سیاسی فعلی ایران، و به ارتباط مذهب شیعه، عنوان می کردند، و زبان دری را مربوط به ملت افغانی.

در حالی که می دانیم که بنیاد «تهداب» فارسی و دری و تاجیکی یکیست. یعنی ساختهای دستوری زبان فارسی در چهارده قرن همگون و همسان با بافتهای دستوری زبان دری و تاجیکی بوده است، ولی در قلمرو نظام صوتی و واژگانی در گونه های زبان (فارسی-دری-تاجیکی) تفاوتهایی دیده می شود، بطوری که تفاوتهای مزبور بر اثر تفاوتهای جغرافیایی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به منطقتی سیاسی زبان فارسی بوجود آمده است. و چون نظام اساسی زبان ساختها و بافتهای دستوری زبان است نه واژگان آن، اگر نظریه زبانی دری، فارسی و تاجیکی در محدوده زبانشناسی عنوان نشود، چه بسا که دستمایه ای باشد از برای تحقیقات زبانشناسی زبان فارسی.

باری فارسی زبان و یا پشتو زبان افغانستانی با آشنایی به تضادهای مزبور به ایران می آید و با خود می گوید: به ولایتی دیگر از کشور خود می روم، که اهالی آنجا نه تنها با من هم زبان اند، بل پرورده فرهنگ و آداب و رسوم هستند که من نیز رایحه خوش و عطراگین آنرا در حدیقه عزنین بوییده ام... و او که در کودکی با نام و نشان گمنامترین نویسندگان و سخنوران فارسی زبان ایران آشنایی داشته، با همکار ایرانی،

که اهل کتاب می‌نماید، دربارهٔ آشناترین محققان فارسی زبان افغانستانی سخن می‌گوید بی‌اطلاعی و احیاناً بی‌اعتنایی می‌بیند، در حالیکه از «همو» درباره گمنامترین نویسندهٔ فلان کشور اروپایی سخنان شگرفی می‌شنود. در چنین وضعی سر به گریبان تعجب و تحیر فرو می‌برد، و یا سر بر زانوی تحزن می‌نهد، و به یاد سخن آن استاد گرانمایه می‌افتد که «هرگاه احساس غربت کردی، بخوان، کتاب بخوان.» و او دوباره روی به کتابهایی می‌برد که «اشتراکها» در آنها نموده شده، از «ما» در آن سخن رفته، و از همزبانی، همراهی و... و یکی از کتب مزبور، «افغان‌نامه» است که افغان و بانگ یک محقق دلسوز و سال‌دیدهٔ ایرانی را منعکس می‌نماید.

(مشهد)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

افغان‌نامه

تألیف دکتر محمود افشار یزدی

(سه جلد)

تهران، ۱۳۵۹ - ۱۳۶۱

بها: ۲۵۰۰ ریال